

کسی چنین « رؤیاهائی » داشته باشد، لازمست که خود او از قهرمانان حادثه باشد، در غیر اینصورت تنها باید باین قانع باشد که از اسرار آینده تنها پارس يك سگ، برگشتن يك بطری و خراب شدن يك دیوار را ببیند.

اما راجع بنوع پیشگوئی ها، باید گفت « ضمیر - لاشعور » که سفرهای مادر دیار مجهول براهنمائی آن انجام میگیرد، تنها متوجه اتفاقات كوچك و ناپایدارست و در مورد پیشگوئیهای بزرگ ابدأ كمكى نمیکنند. حدس های مربوط بنخواب را نباید كوچك گرفت، زیرا اینها تحقق میابد. ولی فقط در مورد امور جزئی پیشگوئی میکند.

ممکنست این فکر بنخاطرمان برسد که این « رؤیاهای » هر قدر كوچکتر باشد بیشتر قابل ملاحظه است: همینطور است.

موضوعی که مورد قبول همه است اینست که « خواب های تحقق یافتنی » نمیتواند خبر از سانهه هائی بدهد که تمام آینده را شامل باشد.

اما اینکه کسی از حالا ببیند که در آینده يك بطری خواهد شکست، ایجاب میکند که از « زمان آینده » طرحی هم در زمان حال وجود داشته باشد که این فوق العاده تر و عجیب تر است.



نکته‌ی دیگری که باید اشاره شود اینست که تصور نکنید خواب های شما قبل از هر چیز مأموریت دارد چند روز از آینده‌ی شما را در مورد خوشی‌های ناخوشی‌هایی که در انتظار شماست اعلام کند .

هنوز هم کسی نمیداند این خواب‌ها بچه درد میخورد، ولی این موضوع دلیل آن اینست که از مطالعه‌ی « رؤیاها » و مطالب آموزنده‌ی آن غافل شویم .

این « رؤیاها » بر حسب اتفاق و بدون اینکه انتظارشان را داشته باشیم، ما را از بعضی سوانح آگاه میسازد . و بهمین دلیل است که از هر صد « رؤیا » دو یاسه مورد بیشتر درست در نمیآید .

فائده‌ای که از این موضوع خواهید برد عملاً هیچ است، زیرا تجزیه و تحلیل مطالب مربوط بآینده یا گذشته که در خوابها دیده میشود بسیار مشکل است .  
 به موقعیکه میبینیم يك آگاهی قبلی درست در آمده است، تازه متوجه میشویم که خوابمان خیلی جدی بوده است . و اگر قرار بر این شود که تمام خوابهایمان را مهم بدانیم، کارمان بدانجامیرسد که دیگر جرئت نکنیم انگشت کوچک دست چپمان را هم تکان بدهیم .



باهمه‌ی اینها تجربه‌ی فوق‌قابل ملاحظه‌است. موقعی که تجربه‌ی ای مدت زمانی انجام شود، برای ما قسمتی از مجهول را کشف میکند و این چیز است که همیشه قابل استفاده می‌باشد. همچنین این موضوع بما می‌آموزد که اگر بخواهیم زحمت مطالعه و فهم این نکات مجهول را تحمل کنیم، روزی خواهیم رسید که تمام ما کم و بیش پیغمبر خواهیم بود و خواهیم توانست پیشگوی زندگی خویش باشیم. (۱)

هنوز نمیدانیم که در این راه تجربه ما را بکجا رهبری خواهد کرد.

تجربه بما می‌آموزد که روی معجزه‌آمیزترین مسائلی که مجهول جهان در برابر ما می‌گذارد، درنگ کنیم و درباره‌ی آن بیندیشیم؛ این مسئله عبارتست از: وجود قبلی آینده و یا وجود آینده در زمان حال، صرف‌نظر از تمام مطالبی که مربوط بدان میشود و مخصوصاً صرف‌نظر از مسئله‌ی غیر قابل حل « داور وارسته » یعنی کسی که در این مسئله بتواند آزادانه قضاوت کند.

مسئله آنقدر بزرگ و عمیق است که حقارت و ابتذال

(۱) در اینجا منظور از پیغمبر، صفت « پیشگویی » آن است

تحقیقاتی که این «وجود قبلی» را مکتشف میسازد از نظر میروود، زیرا از بعضی جهات مسئله ایجاب میکند، چیزی که هنوز انجام نیافته است، با وضعی غیر قابل تغییر و بطور کامل در ابدیت موجود باشد.

من امروز در خواب میبینم که يك بطری میافتم، حال آنکه سه روز دیگر خواهد افتاد، این «رؤیا» درست باندازه‌ی پیشگویی سقوط يك امپراطوری بزرگ در سه قرن بعد اهمیت دارد و مطابق آن باید مورد توجه قرار گیرد. باید تصدیق شود که این هم مثل آن فوق العاده و غیر قابل توجیه است.

من این مسائل را در کتاب «شناخت آینده» مورد بحث قرار داده‌ام.

گرچه بنظر میرسد که کوشش برای یافتن پاسخ قانع کننده، در جواب این سوالات، بیهوده است، ولی مسلم است که تکرار این مسائل هم باز مفید خواهد بود.



تجدد و تنهائی انسان



اینجا میخواهیم مطالب یکی از فصول آخر «بعد چهارم»  
را خلاصه کنیم و یکی از مسائلی را که بعد موکول ساختیم  
مورد بررسی قرار دهیم.

بهتر است نظر کوچکی بزندگی موریانه ها بیندازیم  
و از پیشرفت های آنها نتایجی بگیریم.

آنگاه فرض کنیم دوازده قرن دیگر، همانطور که  
مورچه های سفید از هم اکنون موفق شده اند، استخوانهای  
فکین سربازان، و شکم و تخمدانهای ملکه هایشان را نمو  
بدهند، ما هم توانسته باشیم کاری بکنیم که مغزها بزرگ  
شود.

با این روش، بفرض، انسانی خلاق کرده ایم هزار بار باهوش تر  
از باهوش ترین انسانی که اکنون میان ما زندگی میکند.



و آنوقت بر اثر راهپائی که این مغز بزرگ بما نشان داده و نصایحی که بما کرده است، ساختمان بدنمان را طوری دگرگون ساخته باشیم که عملی تر و با الزامات زندگیمان مطابقت بیشتری داشته باشد :

مثل موریانه ها، که قسمت مقدم بدن جنکندگان خود را از يك ورقه آهنین زره پوش کرده اند، و این ورقه صد بار سبکتر و تقریباً همانقدر مقاومتر از فولاد است .

این انسان جدید موفق شده است کلیه قوای طبیعت را که ماهنوز بازیچه های حقیر آن هستیم بخود در آورد، و عده ای دیگری از قوای آنرا که ماهنوز بخیالمان هم نرسیده کشف کرده است .

ولی برای اینکه در «بینهایت» اختراعات آینده کم نشویم، فقط قبول میکنیم که این انسان کارهایی میتواند انجام دهد که از هم اکنون به نظر عده ای از ما قابل تحقق باشد .

مثلاً بمیل خود بتواند روحش را از قالب جسمانی خارج کند، بدون اینکه خطر و ضرری متوجه جسم وی بشود و قادر باشد هر وقت مفید تشخیص داد آنرا بیدنش باز گرداند .

هیچ چیز از این موضوع ساده تر و بحقیقت نزدیکتر

بنظر میرسد که «مقدسین و شهدای راه دین» هر کدام  
بیش از یکبار چنین کارهایی کرده باشند.

برای این انسان جدید فقط کافیتست که این موهبت و  
استعداد نهانی را در اغلب انسانها گسترش بدهد و از آن بند  
بردارد، و باطریقه های مطمئن و سریع و بدون خطر این موضوع  
را عملی کند.

در این صورت طبیعی است که روح بدون جسم وی باسانی  
میتواند در فضا و شاید در زمان حرکت کند و در یک چشم  
به هم زدن از حدود تمام سیاراتی که ما میشناسیم بگذرد و  
بمیل خود در بینهایت بگردش پردازد، مثل ما که در باغ خود  
گردش میکنیم.

باید بنحاطر بیاوریم که مصریان زمان فراعنه معتقد  
بودند که روح جاودان و دور از دسترس مرگ، در حیات بعد از  
«مرگ ظاهری»، یعنی در زندگی بعد از گور، دارای این قدرت  
است که اشکال کلیه خدایان را بخود بگیرد.

اینجا هم میتوانیم فرض کنیم که این قدرت یکی از  
نخستین فتوحاتی خواهد بود که روح «مفروض» و هزار بار  
مقتدرتر از ما بدان نائل خواهد شد.

این روح بعد چهارم را درك خواهد کرد، زیرا نسبت  
بما فهمیده تر و تیزهوش تر خواهد بود.

این انسان که اینقدر آزادست، ابتدا بسیاری از نزدیکتر مثل مریخ و زهره و غیره خواهد رفت، اگر در آنجاها موجود زنده وجود داشته باشد، خیلی کم احتمال دارد که این «انسان» آنرا ببیند، زیرا هر قدر هم این موجود زنده غیر قابل رؤیت باشد، طبیعی است که يك «روح» روحهای دیگر را حس میکند و دلیلی هم وجود ندارد که این روح موجودات مادی دیگر را هر قدر ظریف یا هر قدر خشن باشند کشف نکند.

بنابر این کم و بیش مسلم است که، ساکنین سیارات مجاور موفق نخواهند شد از چنگ جستجوهای این انسان بگریزند، همانطور که اگر اهالی مریخ یا جای دیگر، بزمین ما فرود بیایند، ما نخواهیم توانست از نظرشان فرار کنیم. و تازه نباید فراموش کرد که این انسان هزار بار قوی تر از ماست و مغز و حواس وی بطرز عجیب و غریبی «روحانی» شده است.

این موجودات خواه مادی باشند و خواه معنوی، سعی خواهند کرد بایکدیگر ارتباط برقرار کنند، خیلی کم احتمال دارد که این موضوع عملی نشود، زیرا موضوع روح است و ارواح بدون کمک علامات و اصوات، بوسیله‌ی امواج «فیزیکی» بایکدیگر مربوط خواهند شد، مثل بعضی از «واسطه‌های» هیپنوس.

تیزم، که مخصوصاً این استعداد را دارند و با وجودیکه خود دارای قالب ضخیمی میباشند، گاهگاه افکار «ضمیر لاشعور» ما را بدون کمک حواس میخوانند.

وانگهی اگر موجودات فوق مادی باشند، بازهم مثل بعضی از «واسطه» ها که ظاهر قابل رؤیتی بنخود میگیرند، انسان آینده خواهد توانست روح خود را در قالبی جای بدهد که قابل درک آنها باشد.

باری، این انسان در آن بالا و یادراین پائین، روحها و بدنهایی ملاقات خواهد کرد که بعضی کمتر و برخی بیشتر ازها تکامل یافته اند.

اگر پست تر از ما باشند که بندهی این انسان خواهند شد، و اگر برتر از وی باشند این انسان معلومات آنها را خواهد گرفت و خواهد آموخت، و عاقبت از درجهی فهم آنها نیز خواهد گذشت.

چون هزار بار فهمیده تر از ما است، احتمال این هست که بازهم هزار بار قویتر، والی غیر النهایه بزرگ شود.

دنیا بدنیا خواهد رفت. هر یک از این دنیاها وی را بیلا تر سوق خواهد داد، تا آنجا که آخرین کلمهی راز بزرگ را درک کند و البته این در صورتی است که چنین کلمه و چنین رازی واقعاً در دنیا وجود داشته باشد، و تاابد غیر قابل

دسترس نباشد.

فرض میکنیم که تمدن یکی از این سیارات خیلی عقب-  
افتاده تر از تمدن ماست .

مذاهب و قوانین و عادات آن نامناسب است، و وحشیانه-  
تر و نامربوط تر و خونخوارانه تر از قوانین بدوی ترین و فاسد-  
ترین وحشیان ماست . امراضی که ما موفق به پیش گیری و یا  
توقف و یا معالجه‌ی آنها شده‌ایم برای این جامعه مسلط است و  
افراد آنها را معدوم میسازد .

آیا نخستین کوشش برادر « روحانی » ما برای آن  
نخواهد بود که معلومات خود را بساکنین سیاره‌ی مجاور ما  
باز گو کند و بر شدیدترین و غیر قابل تحملترین دردهای آنان  
درمان نهد ؟

حال چیزی را که با اندازه‌ی موضوع فوق امکان دارد  
در نظر می‌آوریم و فرض میکنیم که تمدن دیگری از سیارات  
دیگر خیلی کاملتر از تمدن زمین ما باشد .

میتوان قبول کرد که اگر یکی از ارواح ساکن زمین  
سیاره‌ی « نابغه خیز » بمنظور مأمور و دبیراید، نظرش بکوشش‌های  
علمی ما جلب خواهد شد ، فلسفه‌های لفظی و بچگانه ،  
ادبیات ، هنرهای پوچ ، بلاهت‌های سیاسی ، نامربوطی  
قوانین و مقررات ما را خواهد دید .

این موضوع مسلم است که گره‌ی ما برای وی تماشاخانه-  
 ایست و هر قدر هم که وجود ما برای این موجود محقر  
 و صرف نظر کردنی باشد، عاقبت توجهی خواهد کرد تا منظره‌ی  
 بیعدالتی طبیعت را که ما قادر به بهبودش نیستیم ببیند.  
 خواهد دید که ظلم طبیعت بیشتر و زننده تر از شستی قوانین  
 و عدالت ماست. از هر طرف چشمش به گود کانی خواهد افتاد  
 که در شکم دردهای بی‌علاج دارند، و پیرزنهای ما را خواهد  
 دید که بدون اندیشه و نقشه و امید، تا روز آخر عمر، پشتشان  
 در زیر دردهای غیر قابل تحمل و وحشتناک خمیده است.  
 این موجود دواهایی می‌شناسد که تا قرن‌ها بعد علم پزشکی  
 ماحتی قادر به تصورش هم نخواهد بود، بنابراین کافیست که  
 يك کلمه بگوید تا تمام شکم‌های ما از بین برود و خوشبختی و  
 سلامت حیات بگهواره و تخت خواب مرضی راه یابد. اگر ما  
 بجای « او » بودیم لحظه‌ای درنگ می‌کردیم؟

ما ابدیتی در پیش داریم، ولی خود ما در لحظه‌ی « حال »  
 زندگی می‌کنیم... بیائیم از خود سؤال کنیم و پرسیم: « آیا  
 هرگز پیامی از دنیای دیگر برای کمک ما فرستاده شده  
 است؟ »

هرگز پیامی از « ابدیت » به « زمان ما » رسیده است؟  
 آیا بشریت هر قدر هم در خاطر آتش عهیق شود، می-

تواند اثری حس کند، و بیاد بیاورد که اشاره‌ای از ورای خود دریافته است ؟

ما توقع نداریم که يك پیام مسلم و بسیار روشن و غیر-قابل تردید از خارج دریافت داشته باشیم ، ولی آیا حتی علامت مشکوک و قابل تردیدی هم به ما رسیده است ؟ فرض کنیم چیز بسیار كوچك و بسیار مبهمی بنظرمان آمده باشد ، آیا حق نداریم تصور کنیم که این « چیز » از قعر تصور و بدبختی خود ما بیرون آمده است ؟

آیا اثری پیدا کرده‌ایم که دال بر حیات يك موجود غیر-انسانی بیرون از محیط ما باشد ؟

و اگر غیر از این است معنی آن چیست ؟

آیا جای ترس نیست که ما برای همیشه در دنیا تنها باشیم و برای ابد دنیای دیگری عاقلتر و بهتر از دنیای ما وجود نداشته باشد ؟

در این صورت ... اگر ما حقیقة شاهکار و تاج این جهانیم، و اگر امیدی بهتر از ما نیست، و بهتر از ما نبوده است، پس حقیقت دنیا، خدا، فکر، نعوست و اتفافی که نعوست بیار می‌آورد، چیست ؟

بازنهیامی زمان و مکان





در فضل آخر « بعد چهارم » از روابط عجیب و غریب  
زمان و مکان مقداری صحبت کردیم .

امتزاج و اختلاط و انتشار زمان و مکان از قهرابهام  
مطالبی بیرون میکشد که آنچه در زیر نقل میکنیم نمونه ای از  
آن است .

امروز میدانند که سرعت سیر نور ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر در  
ثانیه است و گفته میشود که این سرعت حد سرعت های جهان  
و بزرگترین آنهاست .

حال به بعضی ستاره ها دقت میکنیم، مثلاً ستاره ی ( س )

از منظومه ی « دورال » . Doral

این منظومه در آسمان نیم کره ی جنوبی دیده میشود و نور  
ستاره ی ( س ) ۵۰۰۰۰۰ بار بیشتر از خورشید ما است و صد هزار

سال طول میکشد تا بما برسد .

هزاران و شاید میلیونها ستاره‌ی دیگر بینهایت دورتر از این ستاره قرار دارد که شاید اشعه‌ی آنها قبل از ایجاد کوره‌ی زمین ساطع شده ولی هنوز بما نرسیده باشد .

ولی ما هیچگاه نباید در این تصورات بی انتها که قدرت تخیلمان را دیوانه و فلج میکند خود را سرگردان سازیم . ستاره‌ی دیگری انتخاب میکنیم :

مثلاً «میرا» Mira که از آن کوچکتر نیست، بلکه بزرگترین ستاره‌ایست که تا بحال کشف شده ... ولی بمنظومه‌ی ما نزدیکتر است .

«میرا» در منظومه‌ی «بالن» Baleine قرار دارد و بدان لقب «ستاره‌ی عجیب» داده‌اند، زیرا در طی ۳۳۳ روز تغییر عجیبی در نور آن بوجود می‌آید، بدین معنی که ۴۵ برابر می‌شود ... و این قضیه تناوب دارد .

دوربین قله‌ی «ویلسون» Wilson دیده‌است که قطر این ستاره تقریباً ۲۰۰ میلیون کیلو متر است ، در حالیکه قطر خورشید به ۱۵۰ میلیون کیلو متر نمیرسد . میتوان حساب کرد که حجم «میرا» ۱۵۰۰۰۰ برابر زمین است . اشعه‌ی ساطع‌شونده از «میرا» ۷۲ سال بعد بما میرسد .

فرض می‌کنیم روی این ستاره‌ی عظیم که شاید تمدنش خیلی جلوتر از تمدن ما باشد، منجمی نشسته است و «تلسکوپ» یادستگاهی خیلی کاملتر از آن، دارد که میتواند با آن، وقایع جاری کره‌ی ما را بوضوح ببیند، و برای اینکه يك تماشای عالی کرده باشد، فرض میکنیم سال ۱۹۲۵ دوربین خود را بسوی پاریس گرفته است.

بنابر این حوادث سال ۱۸۵۳ را مشاهده میکند و منجمله باشکوه ترین واقعه‌ی زمان، یعنی جشنهای مجللی که برای عروسی ناپلئون سوم و «اوتونی دو منتی یودوگوزمان» Eugenie de Montijo de Guzman برپا شد در برابر چشم جریان خواهد یافت.



همانطوریکه منظره‌ی این جشنها بنظر يك تماشاچی، که آرنج روی یکی از پنجره‌های میدان «کنکورد» گذاشته باشد میرسد، همانطور هم این منظره، سوار بر امواج نورانی، از میان اقیانوس بی‌انتهای «اتر» میگذرد و هفتاد و دو سال بعد بچشم منجم ستاره‌ی «میرا» میرسد.

هفتاد و دو سال است که ملتزمین رکاب ناپلئون سوم دیگر وجود ندارند؛ و اینک تمام کسانی که در آن جشن شرکت کردند میان گورهای قبرستان‌های اطراف پاریس

خفته‌اند .

با وجود این به چشم منجمی که این منظره را تماشا میکند، جشن فوق و جنب و جوش میدان «کنکورد» که در گذشته دفن شده ، بدون تردید در زمان حال وجود دارد ... زیرا زمان حال برای منجم ستاره‌ی «میرا» جبراً مقارن با زمانی است که وی چیزی را می‌بیند .

جمعیتی که در برابر چشمان وی رژه می‌روند و در کوچه‌ها می‌رقصند، نه از گور خارج ، و نه دفن شده‌اند . این انسانها که در روی زمین بنظر ما مرده می‌رسند ، در فضا، و زمان مربوط بدان ، بزندگی ادامه می‌دهند و وجود آنها ، یعنی « زمان حال » آنها با این ترتیب تا بینهایت ادامه دارد و هرگز بانتهای نخواهد رسید .

بندین طریق مشاهده می‌کنیم چیزی که بدلیل زمان وجود ندارد، بدلیل فضائی، یعنی بدلیل چیزی که صورت دیگری از زمان است، هنوز برقرار است .

...



تازه اگر هم چیزی را قبول کنیم که بحقیقت خیلی نزدیک است، یعنی قبول کنیم که منجم ستاره‌ی «میرا» سرعت سیر نور را میداند ... میدانیم که تا هنگام کشف قواعد جدیدتر و نظام دیگر، سرعت سیر نور بهمین مقدار فعلی شناخته

خواهد شد .

بنابر این منجم با خود حساب خواهد کرد و در خواهد یافت که تنها « زمان حال » خیالی در برابر چشم اوست، یعنی واقعه ای را تماشا میکند که دیرتر از موقع وقوع باورسیده است .

آیا معنی این موضوع این است که فقط زمان حال زمین ما واقعی و جهانی است ؟  
« برگسون » میگوید :

« زمان واقعی زمانی است که زندگی کرده است و یا ممکن است زندگی کرده باشد . »

بلی، ولی بوسیله‌ی چه کسی این حیات را بدست آورده و آیا تمام دنیاها چنین حقوقی ندارند؟ و یا عبارت بهتر، غیر از این است که زمان حال نسبی و موضعی است و هیچ زمانی بر زمانهای دیگر تفوق ندارد، مگر اینکه بگوئیم « انسان » تنها متوجه و مشغول بجزئیاناتی است که در زمین ما به وقوع میپیوندد و یا بوقوع پیوسته است ؟

ولی در این صورت، زمان واقعی و مطلق که جا وجود دارد؟ حداقل چیزی که بنظر میرسد، این است که زمان مطلق وجود ندارد، بدلیل اینکه زمان « همه جایی » نیست، هر - قرار دادی که قبول کنیم ممکن است يك قرارداد مخالف،

آنرا منسوخ و باطل سازد .

\*\*\*

حال فرض کنیم «تلسکوپهای» دیگری از ستاره های مختلف یکدیگر را رصد کرده باشد ، بطوریکه خط های «دید» ، از ۷۲ سال تا چند قرن درست کند، و فرض کنیم که طریقه های ارتباطی سریعتر از نور هم وجود داشته باشد ...  
واقعه ای زمین ما ۷۲ سال بعد ما به ستاره ای «میرا» ، و مثلاً ۱۴۴ سال بعد به ستاره ای دیگری میرسد .

بنابر این منجم ستاره ای «میرا» قادرست واقعه ای را که ۷۲ سال بعد در ستاره ای دوم رؤیت خواهد شد پیشگوئی کند .

در اینجاده می شود که پیشگوئی وی راجع بواقعه ای هفتاد و دو سال گذشته ای ماست ، و به همین طریق مسلماً از ستاره ای به ستاره ای دیگر تا میلیونها سال که انتها ندارد ، این پیشگوئی میتواند ادامه پیدا کند ، زیرا دلیلی در دست نداریم که تصویر حیات و یا شاید خود آن هرگز در زمان و مکان متحو گردد .

موضوع فقط اینجاست که وسائل ما برای درك این نوع پدیده ها هنوز کافی نیست .

همان موقع که از خود سؤال می‌کردیم زمان واقعی کجاست، آیا امکان نداشت بهمان طریق از خود پرسیم که حیات واقعی کجاست؟



مسلم است که «زندگی» و یا «رابطه‌ی بین ستاره - ای» فوق وجود دارد.

ولی آیا شاهی هم بر این زندگی نظاره می‌کند یا نه؟ موضوع دیگری است و باندهای آن مهم نیست. در اینصورت افکار ما ما راجع به حال و گذشته و آینده چه صورتی پیدا می‌کند؟

در این مجموعه زمان، که قرارداد محض است، آیا وقایع «آینده» در محل دیگر «زمان حال» نیست؟ و یا در نقاط دیگری «ماضی» نیست؟ «زمان حال» جاودان است. حالات فوق در یک محل کوچک بخوبی احساس نمی‌شود. ولی این موضوع مسلم است که «حال»، در زمان و مکان بی‌پایانیت منتشر می‌شود.

بهر حال ما زمان را فقط بعلمت رابطه‌ایکه با ما دارد، و با مقایسه با خودمان مجسم می‌کنیم؛ و این بخوبی دلیل آن است که زمان بخودی خود وجود ندارد، و همیشه بسته بکسی است که آنرا بتصور در می‌آورد. نه گذشته‌ی مطلق وجود دارد



ونه آینده‌ای، بلکه همیشه و همه جا «حال» جاودان وجود دارد. حقیقت این است که وقایع نسبت به ما دور و نزدیک نمی‌شود، این ماهستیم که از برای وقایع می‌گذریم. حادثه در «امروزی» واقع است که نه ابتدا دارد و نه انتها، این ما هستیم که به سوی آن می‌رویم.

بدین ترتیب نظری به دنیای چهار بعدی می‌افکنیم که در آن قبل و بعد و حال بجای یکدیگر قرار می‌گیرد و مثل ورقه‌های شفاف عکاسی روی هم جمع می‌شود... و در معیت ابدیت می‌باشد.